

تعریف المؤلف

درباره نویسنده

ارتشبد عقیف بزی (متولد ۱۹۱۴)، از جمله شخصیت‌های برجسته و میهن‌پرست در تاریخ معاصر سوریه، قبل و پس از استقلال (۱۹۴۴) است و علاوه بر مبارزاتی که در صفوف جنبش میهن‌پرستانه در سوریه داشته‌است دلسوزانه و نستوه در کنار تمامی جنبش‌های رهاییبخش ملی که علیه استعمار و صهیونیسم مبارزه می‌کنند ایستاده‌است. از جمله مهمترین فعالیت‌هایش، شرکت فعال در اتحاد سوریه و مصر، در ۱۹۵۸ بوده‌است.

بزی، مهندس جغرافیا از انستیتو جغرافیای پاریس و افسر ارشد در ارتش سوریه است و در جنگ فلسطین (۴۸-۱۹۴۷) داوطلبانه به‌عنوان فرمانده واحد توپخانه ارتش نجات، شرکت داشته و در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۵۷ فرمانده کل ارتش و نیروهای مسلح سوریه بوده‌است و اکنون نیز به‌کار تألیف و تحقیق در زمینه مطالعات ضد استعماری و ضد صهیونیستی با همکاری برخی نهادهای دولتی و غیردولتی مربوطه، اشتغال دارد.

بزی، مجموعه نوشتارها و تحقیقاتی دارد که جملگی در جهت افشای مسائل درونی نظام امپریالیسم جهانی به‌سرمداری کاخ سفید، به‌رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. او مبارزی است که در راه نجات انسان از بندگی این نظام ستم‌پیشه در سراسر جهان، خستگی نمی‌شناسد. از جمله نوشته‌هایش عبارتند:

۱. پیدایی است عرب.
۲. میلیتاریسم امریکا بنیاد بردگی معاصر.
۳. جهاد در اسلام.
۴. اسرائیل و آب‌های عربی.

سعادت آشنایی من با ایشان از هنگامی آغاز شد که ترجمه کتاب، رویه اتمام بود. طی نامه‌ای به‌سازمان ناشر کتاب «دارالدمشق» درخواست کردم، نامه‌ای را که برای نویسنده محترم نگاشته بودم به‌ایشان برسانند و درباره‌ایشان اطلاعاتی برای آشنایی خوانندگان و خودم، در اختیارم بگذارند. در نامه من به نویسنده، ضمن اعلام خبر ترجمه کتاب، از ایشان استدعا کردم، در صورتی که مطلبی برای خوانندگان ایرانی کتاب یا در زمینه تغییراتی که در چاپهای احتمالی — بعدی آمده دارند، محبت کنند.

اینک بخشی از نامه نویسنده محترم که سرشار از لطف و بزرگواری ایشان است، ذیلاً آورده می‌شود:

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بوسیله مدیر انتشارات «دارالدمشق» نامه شما را دریافت داشتم که در آن نوشته بودید، ترجمه کتاب «العسکرية الاميریکية، سیاح العبودية المعاصرة» به زبان فارسی، برعهده شما گذارده شده است؛ از این خبر غرق شادی و شرف شدم و خدای را سپاس گفتم که مقدر فرمود، این ندا را به برادران مسلمان ایرانی ما برساند تا در کمال فروتنی، به دستاوردهای سترگ و سخاوتمندانه اندیشه ایرانی در پهنه تاریخ ادبیات مبارزه، برای رهایی انسان از نظامهای ستم پیشگی و بویژه به‌نداهاى صادقانه و مخلصانه‌ای که از کشور شما در راه نجات مستضعفین، خصوصاً انسان مسلمان، از ظلم بزرگ دشمن بشریت — نظام امپراتوری چندسر و متحد جهانی، به سرکردگی ایالات متحد آمریکا — بییوندد.

... از خداوند متعال خواستارم که ما و شما را در عرضه و انجام هر آنچه به کار نجات امت اسلام — از رنجهایی که می‌کشد — مفید افتد، موفق بدارد. در اینجا از فرصت استفاده کرده، سپاس خود را به خاطر محبتی که به من مبذول داشتند به این دانشمند گرانمایه و محقق ارجمند تقدیم می‌کنم و برای ایشان و دیگر نویسندگان و محققان آن دیار — اگرچه بسیار کوچکتر از آنم — آرزوی توفیق روزافزون و تبادل اندیشه بیشتر با نویسندگان و مترجمان ایرانی را دارم.

مترجم

پیشگفتار

در اواخر فوریه ۱۹۸۲، آرییل شارون، وزیر جنگ اسرائیل، در حالی که سرگرم دیدار از آمریکا بود، اعلام کرد که دولت متبوعش برای محدود کردن تجهیزات نظامی دولتهای عربی، «خط سرخی» معین کرده که امکان تجاوز را از آن دولتها سلب می‌کند. آنکه لازم باشد اسرائیل برای سرکوبی هر نیروی عربی که بخواهد از خط مذکور تجاوز کند، دخالت مستقیم نماید.

به علاوه اسرائیل از ورود نیروگاه اتمی به کشورهای عربی نیز — همانگونه که در مورد عراق عمل کرد — جلوگیری بعمل می‌آورد. این سخنان چیزی جز اعلان درغل و زنجیر کردن امت عرب و افکندن سرزمین آنان به حوزه غارتگریهای استعمارگران نیست. نیازی به بیان چنین سخنان اهانت آمیزی نیست، جز اینکه باید یاد آور شد، وجود آن اندازه نیرو برای حفظ رژیمهای فعلی یا برای جنگ افروزی میان نیروهای عرب لازم است، مجاز بوده و این نیرو هرگز از محدوده خط مذکور، تجاوز نکرده است.

اهمیت چنین بیاناتی، در شرایط جهانی زمان اظهار آنها، نهفته است؛ زمانی که ایالات متحده سرگرم کاستن از نرمش و انعطاف خود در روابطش با هم پیمانان و مزدوران خویش است.

در این بررسی فرصت داریم تا سختگیریهای سرکرده استعمارگران جهان را نسبت به مزدوران خود و تنگ کردن عرصه را برایشان هنگامی که هوس می‌کنند دست به اقدامات مستقل بزنند، مورد مطالعه قرار دهیم و روشن سازیم که این مزدوران در انجام هر امر کوچک و بزرگی ناگزیر باید از اربابانشان دستور بگیرند و از پیش خود دست به اقدامی نزنند.

و این دقیقاً به مفهوم هم‌پیمانی استراتژیک میان ایالات متحده و اسرائیل می‌باشد و نیز به مفهوم آن است که مسئولان امریکایی در هر زمان و مکان و در هر منطقه‌ای از جهان و بویژه در منطقه خاورمیانه به زبان می‌آوردند و اظهار می‌دارند که این یا آن دولت برای امریکا اهمیت استراتژیک دارد.

سه‌مترین شالوده‌هاستراتژی وحدت و هماهنگی آن است مشروط بر آن- که دو جهت مخالف، آن را بنیاد نگذاشته باشند. تنها رهبری است که استراتژی را بنیاد می‌گذارد و هم او، با دقت و هشیاری تمام به پیاده کردن آن می‌پردازد. آنچه شارون در اظهارات مزبور خویش در امریکا بیان داشت چیزی جز بیانات یک مزدور نیست که وظیفه محوله از سوی ارباب را به انجام رسانده است. به عبارت دیگر این امریکاست که «خط سرخ» مذکور را برای تحدید تسلیحاتی اعراب تعیین کرده است. و جالب اینجاست که اظهارات فوق شامل سلاحهای خریداری شده از امریکا و اتحاد شوروی می‌شود- البته با اجازه و به منظور تحقق هدفهایی که تنها با سلاحهای امریکایی برآوردنی نیست - به عنوان مثال تحقق اهدافی علیه مخالفین هم‌پیمانان امریکا یا ایجاد جنگ زرگری میان سلاحهای امریکایی و شوروی و یا برای تسهیل اقدامات نظامهای حاکم علیه شهروندان این کشورها و... در نتیجه می‌بینیم که چنین سیاستی سود هنگفتی را به جیب انحصارات اسلحه‌فروشی ایالات متحده امریکا، سرازیر می‌کند.

آنچه تا کنون گفتیم بهیچوجه تازگی ندارد. در حال حاضر امریکا چنین مطالبی را با صراحت تمام اعلام داشته و آن را پایه روابط میان خود و دیگر کشورهای سرمایه‌داری عقب‌مانده و پیشاپیش آنها جهان عرب، قرار می‌دهد. در طول سالیان گذشته از همان آغاز تشکیل دولت دست‌نشانده خود، اسرائیل در منطقه خاورمیانه همیشه و دقیقاً همین سیاست را پیگیری می‌کرد، و همواره مراقب ذخایر تسلیحاتی کشورهای عربی بود، و به‌طور دائم و منظم قدرت دفاعی اعراب را- وقتی که آن را روبه تکامل و ثمربخش می‌یافت - از طریق عامل خود اسرائیل به نابودی می‌کشاند و در کنار این هدف عمده، اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرد، از جمله: دسترسی به راههای دریایی، اشغال زمینها و غیره...

معروف است که وابسته نظامی امریکا در جاده لاذقیه به گشت زنی می‌پرداخت تا نسبت به سلاحهایی که به‌طور منظم دریافت می‌کردیم کسب خبر کند، همچنان که برای تحقق اهداف فوق‌الذکر از پیگیری نقل و انتقالات نظامیان در جاده‌ها نیز ابایی نداشت و این کار را در کمال وقاحت و به‌طور خستگی‌ناپذیر انجام می‌داد.

دستگاههای تبلیغاتی رژیمهای عربی نسبت به اظهارات شارون، در برابر توده‌های عرب لب به شکوه گشود... همان توده‌هایی که توسط سردمداران همین تبلیغات به بهانه‌های مختلف به زنجیر کشید شده، بهانه‌هایی چون دفاع از حریم مقدس اسلام از طریق ایجاد رابطه با رژیمی که تیشه به بنیاد اسلام زده و جمع مسلمانان را پراکنده ساخته، و به بهانه پیشرفت و دفاع از آزادی مردم... این رژیمها در شکوائیه خود، از حد تبلیغات و حرف فراتر نمی‌روند؛ ولی از سوی دیگر همواره به اذیت و آزار مردم خود می‌افزایند و خطرات حمله اسرائیل را بزرگ جلوه می‌دهند— این خطرات به هر حال حقیقی هستند، ولی دلیلش وخامت اوضاع خود ماست، نه قدرت دشمن— آنها به جای اینکه فرصت را غنیمت شمرند و قوای خود را برای یک کار حساب شده جمع و جور کنند و آنچنان ضربه‌ای بر اسرائیل وارد آورند تا برای همیشه نخوت و غروری که از اربابان امریکا به عاریت گرفته فراموش کند، در عوض خطرات حمله اسرائیل را بزرگ جلوه می‌دهند.

بسیاری از رهبران عرب علی‌رغم تفاوتی که در رهبریهای فکری و سیاسی— اقتصادی خود دارند، تحت تأثیر القائات امریکایی، نادیده می‌گیرند که، خطر اسرائیل از هر خطر دیگری که وجودشان را تهدید کند، جدیتر است، و سرافورد آوردن در برابر دشمن امریکایی— اعم از آشکار و نهان— هیچ ثمری نخواهد داشت جز اینکه کسار امریکا را برای رهاشدن از اقدامات اعراب در لحظات حساس تاریخی آسان کند. چه درسها و عبرتهایی که در تاریخ— گذشته و حال— وجود دارند.

سرمایه‌داری انحصاری، دشمن انسانیت است. این نظام برای نابودی سرزمین اسلامی، و از هم پاشیدن وحدت مسلمانان و به تاراج بردن ارزشها و ثروتهای آنان، و به فقر و انزوا کشاندن جوامعشان، پا گرفته و رشد کرده است. و همواره برای از همپاشی هر چه بیشتر ملل اسلامی که در مناطق نفت خیز زندگی می‌کنند، در تلاش است تا از این مناطق چراگاهی بسازد برای کثیف‌ترین مزدورانی که تاریخ بشریت بخود دیده، چراگاهی برای «صهیونیستها».

به نظر ما، در این دوران، سرمایه‌داری انحصارطلب— که در سرشت و تاریخ خود با اسلام در تناقض است— تنها در صورتی طعم شکست را خواهد چشید که انسانها با تمامی امکانات خود و بدون توجه به طرز تفکر و وابستگیهای فکری، و تنها به اتکای انسانیت و میهن پرستی خود، رودرروی آن قرار گیرند تا در وهله نخست نمایندگان آن را— چه آنها که صریحاً طوق بردگیش را برگردن نهاده و چه آنهایی که با پوششهای دروغین، خود را پنهان داشته‌اند— برکنار سازند و تا نیل به

پیروزی نهایی در برابرش ایستادگی و مقاومت بخرج دهند، ولی البته این امر (ایستادگی و مقاومت تاپیروزی نهایی) نه در شأن جاهلیت معاصر بلکه وظیفهٔ سترگ انقلاب بزرگ عربی ما خواهد بود.

در این بحث تلاش کرده‌ایم، تا آنجا که میسر است تصویر روشنی از توان نظامی سردمدار نظام سرمایه‌داری انحصارطلب جهانی، عرضه کنیم. ممکن است در مرحلهٔ نخست این تصویر ترسناک جلوه کند و سست عنصران را بهانه‌ای بدست دهد، ولی توجه خوانندگان را به نکته‌ای جلب می‌کنیم که چه بسا در تاریخ، بارها بدیهی بودن آن به اثبات رسیده باشد و آن اینکه همیشه اوج نیرو و قدرتی که ناشی از فزونی وحشیگری است همراه با ازهم‌فروپاشی در رژیمهای استکباری و سلطه‌طلب بوده است و ایالات متحد امریکا، با آن شبکه نظامی جهانی که در اختیار دارد و با مشکلات بیشماری که دست به‌گیریان است—از جمله با درماندگی در برابر مشکلات شهری مانند نیویورک، و پیکار ساختن هزاران کارگر گرسنه با یک امضاء و دستنوشته، به این «جرم» که حقوق خویش را مطالبه می‌کنند— خود مثال دیگری بر مواردی است که در تاریخ شاهدش بوده‌ایم، و با وجود چنین نیروی وحشتناک و گسترده‌ای که به‌زور سرنیزه، ملتها و پیش از همه، ملت خود را زیر یوغ خود گرفته، شگفت‌آور نیست که در تاریخ معاصر ما تاکنون بیش از یک‌بار این دستگاه جهنمی طعم شکست و خواری را چشیده و حتماً روزی فرا خواهد رسید که حساب خود را با بشریت تصفیه کند و به اتفاق سردمداران آن محوگشته به‌زباله‌دان تاریخ سپرده شود.

در این روند قطعاً باید شناخت درستی از این دستگاه جهنمی داشت تا بهترین و برترین راههای مقابله با آن را بیابیم و هرچه بیشتر خود را از شر و نحوست آن دور نگه داریم.

برخی معتقدند اصل «کلاوزتیز» (تا آنجا که به‌خاطر دارم از نظامیان برجستهٔ یکی از کشورهای سوسیالیستی است) که می‌گوید: «جنگ ادامهٔ سیاست است اما با ابزاری دیگر» زمانش سپری شده است و در دوران موشکی-اتمی، دیگر مصداق پیدا نمی‌کند. دلیلشان این است که به‌جا نیست جنگ اتمی به‌عنوان ادامهٔ هراسی‌تلقی شود، چون ویرانیهای چنین جنگی از هر هدفی که طرفین درگیر در نظر داشته باشند فراتر می‌رود، ولی ما می‌گوییم از این هم بیشتر، جنگ اتمی هیچ چیز را در جوامع طرفین درگیر، باقی نمی‌گذارد، زیرا پس از چنین جنگی، هیچ طرف یا طرفینی باقی نخواهد ماند و حتی احتمال زوال کلی حیات در کرهٔ خاکی نیز قابل پیش‌بینی است.

با این وجود معتقدیم که چنین دیدگاهی تنگ‌نظرانه است و ما نیز

چون بسیاری دیگر بر این نظریه که وقوع این مسئله دارای احتمال اندکی است. حال آنکه، حالت‌های گوناگون دیگری نیز وجود دارند که از لحاظ خشونت نمی‌توان نمونه‌ها را برای آن در جنگ دوم جهانی یافت. جنگ اتمی، جنگی است فراگیر که در آن، طرفین از همان دقایق نخست تمامی ابزار ویرانگر خود را بکار می‌گیرند. به همین دلیل و از آنجا که به سرعت به نابودی طرفین و دیگران و چه بسا فزاینده‌ی حیات (همچنان که اشاره رفت) می‌انجامد، زمان آن بسیار کوتاه مدت است.

انحصارگران تنها با خون دیگران است که می‌جنگند، آنها بسیار و بیش از هر کس بیم‌جان خود را دارند لذا احتمال وقوع این جنگ را بسیار اندک می‌دانیم، در عین حال می‌بینیم که امپریالیسم آمریکا از همان زمان در مقام رهبری ارتجاع جهانی قرار گرفته و امپراتوری خود را پس از جنگ جهانی دوم در هر سو گسترانده است و آتش دهها جنگ را در سرتاسر جهان شعله‌ور ساخته و با قوای خود آنجا را در نوردیده و باعث کشتار میلیون‌ها انسان و ویرانی ارزشها و ثروتهای بسیاری گشته است و هم اوست که بلاوقته دو عامل سرسپرده و دو چنگال خود، یعنی اسرائیل و افریقای جنوبی را تشویق به تجاوز مکرر درباره ملل این منطقه و به منظور تأمین منافع خود وادار می‌کند، و هم اوست که نقشه صدها توطئه را در هر سوی جهان سرمایه‌داری اعم از پیشرفته و عقب مانده، کشیده و به‌سورد اجرا گذارده است. به‌عنوان مثال، دخالت او به دنبال سقوط حکومت ژنرال دوگل و نیز زمینه‌سازی لازم برای به‌حکومت رساندن عوامل خود—میتران و حزب سوسیالیست— در فرانسه.

امپریالیسم آمریکا در بسیاری از این توطئه‌ها باعث شعله‌ور ساختن جنگهای داخلی و کشتارهای دسته‌جمعی شده است که در هر یک از این توطئه‌ها، دهها هزارتن جان خود را از دست داده و به‌قتل عام هزاران نفر انجامیده‌است برای مثال، لبنان سوردی است که از لحاظ جغرافیایی و زمانی از ما دور نیست. ما در این اوضاع و احوال با مسائلی درگیر هستیم که شخصی نظامی مذکور (کلوزتزن) آنها را در نظر نگرفته است. اوضاع و احوالی که ویرانیها و خسارات آن قابل قیاس با ویرانیها و خسارات عصر «کلوزتزن» نیست. این اوضاع و احوال ارتباط تنگاتنگی با واقعیت‌های وجودی نظام جهانی سرمایه‌داری انحصارطلب به‌سرکردگی آمریکا دارد برخلاف حالتی که در دایره احتمالات و فرضیات مانده است— یعنی جنگ موشک‌های اتمی— بسیار هم ملموس است، در چنین شرایطی جنگ تنها «ارائه سیاست با ابزاری دیگر» نیست. بلکه در این مرحله از دگرگونی، تمامی اجتماعات انسانی، با سیاست درهم آمیخته است. برای

نمونه وقتی که فیلیپ حبیب پیش ما می‌آید انسان نمی‌تواند در چهره او تشخیص دهد که آیا او، سخنگوی ژنرالهای پنتاگون است که مژدهٔ رسیدنش به منطقه، با ریختن سیل بمبهای اسرائیلی خبر داده می‌شود — چنانکه در سالهای ۲-۱۹۸۱ از شمال تا جنوب وطن نخستین او، لبنان، در اثر آتش این بیمارانش دچار فاجعه و مصیبت شد — و یا اینکه او سخنگوی ژنرال دیگری به نام «هیگ» است که در وزارت امور خارجه جایگزین شده و فیلیپ حبیب حامل او امر و آموزشهای او به وابستگان و عناصر دولتش در منطقه است؟

اشکال و شیوه‌های گوناگون تجاوزات مسلحانهٔ آمریکا در مناطق مختلف جهان — که از نظر مواد اولیه غنی هستند — در طول نیمهٔ دوم این قرن شالودهٔ اصلی سیاست آمریکا در جهان سوم را تشکیل می‌دهد.

در پایان اشاره می‌کنیم که بررسی ما، تنها شامل جنبهٔ نظامی موضوع نمی‌شود، چه، ناگزیر و از آنجا که باید ابعاد واقعی سازمان نظامی آمریکا در جهان را به تصویر کشیم — تا بتوان حقیقت آن را آنگونه که باید، شناخت — سعی کرده‌ایم، اسپریالیسم آمریکا را در چارچوب کلی آن مورد بررسی قرار دهیم تا موقعیت مقام دستگاه نظامی آن در چارچوب فوق مشخص شود؛ مسلماً برای ادای حق این مطلب به پیش از یک جلد کتاب نیاز بود ولی با این وجود امید داریم، در ارائهٔ تصویری از این جریان، توفیق یافته باشیم.

عفیف بزری